



جنوب لبنان و شکست استراتژی نظامی اسرائیل

عقب نشینی ارتش اسرائیل از جنوب لبنان در پنجم خرداد ماه گذشته، زیر ضربات مقاومت و به گونه ای ذلت بار عملاً باعث بروز فروپاشی هایی در نظریه های نظامی و اصول استراتژی اسرائیل شد و بسیاری از باورهای مسلّم را در این زمینه نقش بر آب کرد. ارتشی که تا قبل از این رویداد از آن به عنوان شکست ناپذیر یاد می شد و ادعا داشت که با بازوهای قدرتمند و ضربتی خود قادر است همه کشورهای منطقه و سازمانهای به اصطلاح تروریستی را گوشمالی دهد و با اتکا بر قدرت بازدارندگی خود به آنها بفهماند که حتی برای فکر کردن به انجام هرگونه عملیات علیه اسرائیل باید بهای سیاسی و نظامی سنگینی را بپردازند، اینک زیر ضربات دردناک مقاومت در جنوب لبنان، در خلاف معهود، بدون دست یافتن به هرگونه امتیازی اعم از معاهده صلح یا ترتیبات امنیتی، مجبور شد فرار را بر قرار ترجیح دهد و در پناه تاریکی شب افراد خود را از مهلکه خارج نماید، میلیونها نفر که از طریق صفحه تلویزیونهای محلی و ماهواره ای جریان فرار ارتش صهیونیستی و مزدوران آن را دنبال می کردند مشاهده کردند که این به اصطلاح عقب نشینی شکل جنگ و گریز به خود گرفت و همزمان به خروج نیروهای اسرائیلی، پایگاهها و سنگرهای ارتش مزدور آنتوان لحد، یکی پس از دیگری زیر آتش نیروهای مقاومت و هجوم انبوه نیروهای مردمی سقوط کرد،

مقادیر بسیار زیادی اسلحه، مهمات، ساز و برگ و خودروهای نظامی به جا ماند که توسط نیروهای مقاومت به غنیمت گرفته شد و صدها نفر از مزدوران که کاملاً غافلگیر شده بودند، سنگرها را رها کرده کوشیدند با اتومبیل خود را به آن سوی مرز برسانند و به دلیل ازدحام در «گذرگاه فاطمه» اتومبیلها را نیز رها کردند و پیاده از مرز گذشتند. منظره صدها اتومبیل بی صاحب و رها شده پشت سیمهای خاردار که توسط ماهواره ها به سراسر جهان مخابره شد، بسیار گویا و پر معنا بود.

به دور از گفتمان تبلیغاتی و سیاسی و با دید صرفاً واقعگرایانه می توان گفت که تمامی اصول استراتژی نظامی اسرائیل زیر فشار این رویداد فروپاشید: قبل از هر چیز باید به این مسئله توجه داشت که شکست پنجم خرداد اوج یک رشته شکستهای پی در پی بود که از همان آغاز حمله همه جانبه اسرائیل به لبنان در تابستان ۱۳۶۱ دامنگیر ارتش صیہونیستی شد. اسرائیل تصور می کرد که پس از شکست نظریه تبدیل لبنان به دولتهای کوچک فرقه ای، می تواند با حمله سراسری و اخراج مقاومت فلسطینی و روی کار آوردن یک دولت فرمایشی و وابسته به خود در لبنان نه فقط «سلامت منطقه جلیل» را برای همیشه تضمین کند بلکه لبنان را به عنوان پایگاهی برای دست اندازی به دیگر کشورهای عربی مورد استفاده قرار دهد. هیچیک از این هدفها برآورده نشد. برعکس، با خروج مقاومت فلسطینی از لبنان، مقاومت دیگری به مراتب قوی تر، در عین حال مسلح به روحیه ای سازش ناپذیر و برخوردار از پشتیبانی مردمی پدیدار گشت که علاوه بر سرنگون کردن دولت انتصابی، معاهده صلح ۱۷ ماهه ۱۹۸۳ را خنثی ساخت و ارتش اسرائیل را واداشت که به نوار مرزی بازگردد. از آن به بعد فشار مقاومت با تکیه بر عملیات شهادت طلبانه، نصب تله های انفجاری، حمله غافلگیر کننده به سنگرها و استحکامات نظامی دشمن و بالاخره پاسخ دادن به بمباران های وحشیانه اسرائیل با استفاده از تویخانه و موشکهای کاتیوشا و هدف قرار دادن کریات شموونه و دیگر شهرکهای صیہونیستی در منطقه جلیل، بالا گرفت.

اسرائیل برای پایان دادن به این مقاومت از همه امکانات و همه راهها همانند قتل و کشتار دستجمعی، شکنجه در بازداشتگاههای مخوف، ربودن و ترور رهبران و مسئولان مقاومت،

بمبارانهای کور و بی هدف و بالاخره ویران کردن تأسیسات زیربنایی لبنان با بهره گیری از پیشرفته ترین جنگ افزارها استفاده کرد. اما در همه این مراحل، مقاومت نه تنها خسته و فرسوده نشد بلکه با تراکم تجربه ها، شیوه ها و فنون جدیدی را وارد عمل کرد.

از سوی دیگر، تعداد جنازه ها و زخمی هایی که هر روز از جنوب لبنان به اسرائیل منتقل می شد موجی از نارضایی و ترس را در جامعه صهیونیستی برانگیخت و بروز یک رشته جنبش های اجتماعی در مخالفت با ادامه اشغال جنوب لبنان را باعث شد. حتی بسیاری از اسرائیل شناسان معتقدند که آنچه باعث پیروزی ایهود باراک در انتخابات زودرس شد همانا وعده وی در زمینه خارج کردن ارتش اسرائیل از جنوب لبنان بود. البته باراک کوشید در یک سال مهلتي که برای این کار تعیین کرده بود، با استفاده از آخرین حربه ها و روشها مقاومت را به زانو درآورد و ضمن دریافت بهای این عقب نشینی آن را به شکل آبرومند تحت عنوان اجرای قطعنامه ۴۲۵ عملی سازد، اما ایستادگی مقاومت در کنار انسجام و وحدت موضع و دیدگاه بین دولت لبنان و مقاومت و پدید آمدن نوعی اجماع ملی در لبنان هماهنگ با موضع حمایتی سوریه و پشتیبانی ایران و در نتیجه تسلیم نشدن به تهدیدها و تطمیع های اسرائیل وضعیتی را به وجود آورد که به فرار ذلت بار ارتش صهیونیستی از جنوب لبنان منجر شد و برای اولین بار یک کشور عربی توانست بدون مذاکره و بدون دادن هیچ تضمین و یا امتیازی خاک اشغال شده خود را از اسرائیل باز پس گیرد.

بدین ترتیب همه اصول مسلم نظامی گری اسرائیل زیر سؤال رفت که مهمترین آن اصل دست زدن به یک جنگ طولانی و فرسایشی بود. در جنوب لبنان عملیات برق آسا بی نتیجه ماند و جنگ فرسایشی به مدت ۱۸ سال بر اسرائیل تحمیل شد به طوری که تعداد تلفات و میزان خسارات اسرائیل در این جنگ بیش از جنگهای نظامی پیشین بود. اجتناب از غافلگیر شدن با به کار گیری سیستم دقیق اطلاعات نظامی و دستگاههای هشدار دهنده نیز در جنگ لبنان کارگر نیفتاد زیرا مقاومت نشان داد که قادر است با استفاده خوب از اطلاعات ییوسته ابتکار عمل را در عملیات غافلگیر کننده در دست داشته باشد. اصل دیگر کشاندن جنگ به عمق خاک «دشمن» و دور داشتن منابع آتش از خاک خودی است که در این امر نیز

مقاومت توانست تا آخرین روز امکان شلیک آتش روی شهرکهای صهیونیستی را برای خود حفظ کند و معادله کاتیوشا در برابر حمله به عمق را برداشتن تحمیل نماید. در همین جا بی فایده بودن ایجاد کمربند امنیتی که مناخیم بگین و آریل شارون سالهای دراز روی ایجاد آن در جنوب لبنان برنامه ریزی و بحث کرده بودند به اثبات رسید، زیرا مقاومت توانست علاوه بر انجام صدها عملیات موفقیت آمیز در داخل کمربند امنیتی آتش توپخانه و سلاح موشکی خود را به آن سوی کمربند امنیتی روانه کند و شهرکها را هدف قرار دهد. در مرحله ای از این جنگ، ارتش صهیونیستی به این نتیجه رسید که برای حفظ جان سربازان و حفظ امنیت مرزها باید تکنولوژی پیشرفته را جایگزین نیروی انسانی نماید و با استفاده از سیستمهای مکانیزه، توپخانه هدایت شونده توسط کامپیوتر و به کارگیری اشعه لیزر و غیره به تلفات روزمره خود پایان دهد و راه را بر عملیات مقاومت ببندد. اما این روش نیز در جنوب لبنان کارگر نیفتاد و مقاومت نیز به نوبه خود روشهای جدیدی را که برای اسراییل شناخته شده و قابل بررسی نبود وارد عمل کرد. و اما اصل بازدارندگی که اندیشه پردازان نظامی اسراییل سالهای سال روی آن کار کرده و برای بقای اسراییل بدان مباحثات می کردند، مهمترین اصلی بود که در جنوب لبنان فروریخت و با نتایجی که به دست آمد بی حاصلی آن در برابر نیروهایی که مصمم به ادامه مبارزه تا احقاق کامل حقوق از دست رفته بودند آشکار شد.

اکنون ارتش اسراییل ارتشی است ترسیده، تحقیر شده و بدون انگیزه و این ارتش با ارتش دودهمه پیش بسیار متفاوت است. اکنون باراک می تواند به خود ببالد که امنیت شهرکهای شمال اسراییل را تأمین کرده و «مردم می توانند مرخصی های خود را در شمال بگذرانند و از آرامش موجود استفاده کنند». اما مسئله اینجاست که این امنیت توسط ارتش تأمین نشده بلکه با عقب نشینی و فرار ارتش از جنوب لبنان به دست آمده است. باراک می تواند ادعا کند که این آرامش نتیجه قدرت بازدارندگی است زیرا وی تهدید کرده است که پس از عقب نشینی ارتش چنانچه گلوله ای از جنوب لبنان به سوی اسراییل شلیک شود، وی نه تنها لبنان را ویران می کند بلکه نیروهای سوریه را نیز مورد حمله قرار می دهد. اما همه می دانند که باراک امکان عملی کردن این تهدید را ندارد زیرا نیروهای

مقاومت که اینک نوار امنیتی را پشت سر دارند و با سلاحهای خود در نزدیکی مرز مستقر هستند قادرند نه فقط شهرکهای صهیونیستی بلکه شهرها و مراکز پرجمعیت را تا عمق زیادی زیر آتش کاتیوشا قرار دهند و این امر در یک قلم به مفهوم آوارگی صدها هزار نفر از جمعیت این شهرها به سوی جنوب است، بحرانی که هیچ دولتی در اسراییل یارای تحمل و مقابله با آن را ندارد. به عبارت دیگر، در بهترین حالت می توان گفت که فرمول حاکم بر مرز در جنوب لبنان توازن رعب است که سران رژیم اسراییل به همین نیز قانع و خوشدلند و به همین دلیل می کوشند با کمک امریکا و فشارهای بین المللی، پس از تمرکز نیروهای سازمان ملل در منطقه، ارتش لبنان را به مرز بکشانند و آن را وادار به عهده دار شدن حفظ امنیت مرزها بکنند تا زمینه برای دور کردن مقاومت از منطقه مرزی و سپس خلع سلاح آن فراهم آید. این مسئله آنقدر مهم است که دولت امریکا حتی اعطای کمک برای بازسازی جنوب لبنان را منوط به تمرکز ارتش لبنان در این منطقه نموده است.

در این میان، دستاورد مهم این پیروزی، تنها آزاد کردن منطقه اشغالی جنوب لبنان نیست، بلکه تأثیر روانی عظیمی است که این تحول در روحیه ملت‌های منطقه گذشته است. توجه کنیم که اسراییل در حمله‌های نظامی خود به کشورهای عربی طی پنجاه سال گذشته تنها شکست نظامی اعراب را دنبال نمی کرد بلکه مهمترین هدف اسراییل تثبیت روحیه شکست‌پذیری در ملل منطقه بود تا به این باور برسند که با اسراییل به عنوان قدرت برتر در منطقه نمی توان طرف شد و چاره‌ای جز گذشتن از حقوق و پذیرفتن وضع موجود نیست. حتی پیروزی به دست آمده در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ که طی آن سربازان مصری از کانال سوئز گذشته و استحکامات بی نظیر آن سوی کانال موسوم به خط بارلور را نابود کردند به جای آنکه مبنای اندیشه و حرکت جدیدی در جهان عرب باشد خیلی زود با سیاست‌های سازش در هم آمیخت و نقش بر آب شد و روحیه یأس همچنان در جهان عرب جایگاه خود را حفظ کرد. اینک بررسی پیروزی مقاومت در جنوب لبنان و بازتاب گسترده آن در جهان عرب به ویژه در مصر و اردن و فلسطین، در کنار واکنش‌های مردمی نسبت به این پیروزی از سوی کسانی که پس از سالها تحمل رنج تحقیر و فشار و یأس طعم پیروزی را تجربه می کنند، این

نوید را می دهد که حداقل زمینه محکمتری برای احقاق حقوق از دست رفته فراهم آید و در شرایط حساس کنونی که مسائل سرنوشت ساز و در رأس آنها آینده قدس شریف و سرنوشت میلیونها آواره فلسطینی مطرح می شود و همگان به لحظه کشف حقیقت نزدیک می شوند؛ بهره برداری لازم از این پیروزی و آثار آن و درسهای نهفته در آن به عمل آید.

محمد علی مهندی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی